

قندیلی، سید جواد (۱۳۹۳). تعیین اهداف برنامه‌درسی براساس مبانی دینی. مجموعه سمینارهای تخصصی
تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.



تعیین اهداف برنامه درسی بر اساس مبانی دینی

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید جواد قندیلی^۱

تاریخ ارائه سمینار: دی ماه ۱۳۹۱

مقدمه:

تعیین اهداف در برنامه‌درسی، در درس خاصی نبوده و حوزه‌های محتوایی و اهداف کلی نظام تربیتی مدنظر می‌باشد. مبانی برنامه‌درسی یعنی اشراف توحید افعالی بر مشیت و حاکمیت خداوند متعال بر عالم که در یک نظام آموزشی مورد بحث قرار می‌گیرد. در این باره حضرت آیت ا... جوادی‌آملی فرمودند که حوزه‌های علمیه قول خدا را مورد بررسی قرار می‌دهند و دانشگاه‌ها فعل خدا را مورد بحث قرار می‌دهند.

مقایسه یکی از الگوهای طراحی برنامه درسی و تاثیر فقه در شکل‌گیری اهداف آموزشی:
مبانی درسی به کلیات می‌پردازد منتهی برای عینیت بخشیدن به بحث مقایسه‌ای گذرا بین یکی از الگوهای طراحی برنامه درسی و تاثیر فقه در شکل‌گیری اهداف آموزشی و محتواهای آموزشی خواهیم داشت.

در شکل‌گیری نظام‌های آموزشی براساس دیدگاه‌های مختلف برنامه‌درسی همواره چند منبع در زمان‌های مختلف حاکم بوده است:

۱- فرد ۲- جامعه ۳- ساختار علم

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

همواره نگاه تک‌بُعدی به منابع فوق بوده صرفاً تمام ابعاد آموزشی بر پایه یکی از منابع مذکور بررسی و ایجاد می شده است. در این زمینه تایلرگفت هر سه نیاز باید باهم مورد توجه قرار گیرند. ایشان می‌گویند به نیاز فرد، جامعه و ساختار علم توجه شود و بر اساس آن اهداف درسی طراحی گردد. در این باره سوالاتی نیز مطرح می‌شود مثلاً وقتی نیاز مخاطب گفته می‌شود، این نیاز مخاطب را بر چه اساسی باید سنجید؟ چه مبنای نظری برای شکل‌گیری چنین نیازی لازم است؟ چگونه به این نیازها پاسخ داده شده است؟ (البته جواب‌هایی برای آن ذکر شده است). چنین بحث‌هایی در برنامه‌درسی وجود دارند که نهایتاً منجر به تعیین اهداف می‌شوند. با این نگاه به ارتباط بین مبانی دینی و برنامه‌درسی یعنی به بررسی تاثیرگذاری فقه پرداخته می‌شود. از بایدها و نبایدها به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده و مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های مبتنی بر فلسفه دین و در حقیقت آن گزاره اصلی که حاکمیت مطلق خداوند بر امورعالم است در برنامه درسی و در این بحث به آن پرداخته می‌شود.

در برنامه‌درسی هم این بایدها و نبایدها کاملاً مورد توجه است؛ مثلاً بایدها و نبایدهای اجرایی، بایدها و نبایدهای مربوط به اهداف، بایدها و نبایدها محتوا و مسائلی از این قبیل مطرح می‌شود که این بایدها و نبایدها باید مبتنی بر مبانی نظری آموزشی باشد و کار برنامه درسی هم همین است که بستری را برای نظام آموزشی فراهم می‌سازد تا رابطه‌ای را بین یادگیرنده و محیط زندگی خودش (ماورای طبیعت، خود، جامعه و...) برقرار کند. اینها برنامه‌درسی را شکل می‌دهند و آن مبانی نظری در تمام جزئیات برنامه‌درسی تعیین‌کننده هستند. لذا در این رابطه بحث فقه انتخاب شده است.

در فقه، موضوع و حکم مورد نظر هستند. از این جهت این سوال پیش می‌آید که مگر علم، تکلیف کلیه شرایط برنامه‌درسی را تعیین نمی‌کند در حالیکه شما می‌گویید که دین این کار را می‌کند؛ پس جایگاه علم، دانشمندان، صاحب‌نظران و بحث‌هایی که در روانشناسی و جامعه‌شناسی وجود دارد چه می‌شود؟ برای پاسخ به این سوال باید گفت وقتی فقه تعیین‌کننده است، به این معناست که حکم نهایی توسط فقه داده می‌شود؛ فقه می‌گوید که این رشته علمی باشد یا نباشد؟ این درس باشد یا نباشد؟ حتی در مسائل ریزتر وارد می‌شود. مثلاً در یکی از سال‌ها امام‌راجل نسبت به بحث کسروی که در کتاب علوم اجتماعی دانش آموزان دوره راهنمایی یا دبیرستان اشاره شده بود واکنش نشان دادند و گفتند این چند خط حذف شود.

لذا در فقه موضوع حکم مطرح است، اما در رشته‌ها و تبیین‌های علمی مثل روانشناسی، جامعه‌شناسی و بحث‌های اینگونه‌ای، شکل‌دهی و تبیین موضوع حکم مطرح می‌شود. به‌عنوان مثال، در علم پزشکی اکنون یکی از بحث‌های روز بحث پیوند اعضای افراد مرگ مغزی است. آیا موضوع آن حلیت است یا حرمت و موضوعاتی از این قبیل. نهایتاً فقیه وقتی به این نتیجه برسد که حلال است یا حرام، حکمش را می‌دهد. زمانی هست که بحثی در شرع موضوعیت دارد و حکم کاملاً مشخصی نیز دارد مثل ضروریات دین و...؛ اما زمانی هست مثل احکام ثانوی که در شرع موضوعیت ندارد و بالطبع حکم کاملاً مشخصی نیز برای آن نیست که جایگاه علم اینگونه هست؛ یعنی علم باید در موضوع‌سازی کمک کند و نهایتاً وقتی موضوع روشن شد فقیه بر اساس آن حکم می‌کند.

منابع مبانی دینی برنامه‌درسی:

در ابواب فقهی بحث‌های زیادی در باب تعلیم و تربیت موجود است مخصوصاً در تعلیم و تعلم که سعی می‌شود از منظر برنامه‌درسی بدان پرداخته شود؛ مثلاً در کتب بحارالانوار، اصول کافی، امالی شیخ صدوق در مورد محیط یادگیری، معلم و شاگرد بحث شده است یا در ابواب بحارالانوار، باب کتمان علم از غیر اهلش، باب علمی که مردم به یادگیری آن امر شده‌اند، باب افرادی که جایز است از آنها علم آموخت و استحباب تعلم، حساب و کتابت و... آمده است.

در بحث مبانی دینی برنامه‌درسی منبع کم نیست. در این باره امروزه کتاب‌ها و منابع زیادی وجود دارد که یا رویکرد فقهی به این موضوع داشته‌اند یعنی حکم آن را بررسی کرده‌اند، مثل کتاب وسائل الشیعه در باب احکام، بحارالانوار که کمتر رویکرد فقهی داشته است؛ یا آداب آن مورد بررسی قرار گرفته است، مثل کتاب آداب تعلیم و تعلم شهیدثانی (منیة‌المريد) که به بحث آداب (مستحبات) تعلیم و تعلم به صورت ریز پرداخته شده است.

اما زمانی که برنامه‌درسی مطرح می‌شود، یک قدم جلوتر از آداب آمده ایم و وارد آموزش می‌شویم که این مباحثی که اشاره شد در حوزه آموزش بود.

فقیه رأس تصمیم‌گیری نظام برنامه درسی:

به بحث اصلی از ناحیه کاری که در خصوص احکام علوم، رشته‌های مختلف علمی و درس‌ها شده است می‌پردازم تا در نهایت این نتیجه حاصل شود که تکلیف یک هدف درسی (از کلی‌ترین تا جزئی‌ترین) باید از طریق حکم و فقهات دنبال شود؛

این ادعا حقیقتاً در نظام تعلیم و تربیت و طراحی برنامه‌درسی وجود دارد که بر نظام درسی باید یک فقیه اشراف داشته باشد و در چنین نظام تعلیم و تربیت اسلامی اگر از علم و رشته‌های علمی بخواهیم استفاده کنیم، همه این رشته‌ها و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علمی آن می‌توانند به شکل دهی آن حکم کمک کنند نه در تشخیص خود حکم؛ مثلاً حال حاضر در رشته‌های پزشکی خصوصاً تشخیص حکم، یک فقیه نظر می‌دهد چون بیشتر مبتلابه بوده است اما در علوم انسانی این موضوع کمتر اتفاق افتاده است که خوشبختانه در حال وقوع است.

به‌طورتقریب اکثر همکاران اتفاق نظر دارند که امروزه وقتی دانشجو از دانشگاه خارج می‌شود نسبت به زمان ورود، اعتقاداتش ضعیف‌تر شده است. وقتی به علت پدید آمدن این مساله از منظر برنامه‌درسی نگاه می‌شود گفته می‌شود که چون فعالیت رسمی دانشجو تنها در قالب فعالیت‌های درسی اعم از آشکار و پنهان شکل می‌گیرد این مساله رخ می‌دهد. یعنی برنامه‌درسی دانشگاه‌ها به گونه‌ای است که باعث ضعیف‌تر شدن اعتقادات دانشجو می‌شود. آیا اینجا فقیهی حکم نمی‌کند که خواندن درس‌هایی که موجب تضعیف دین می‌شود حرام است؟ در صورتی که اینجا دفع افسد به فاسد می‌شود؛ چون ناچار است در تمامی حوزه‌های علمی درس‌هایی را بخواند. درحالی‌که فقیهی همچون آقای جوادی‌آملی می‌فرمایند دانشگاه باید فعل خدا را بررسی کند. واقعاً این فعل خدا چگونه است؟ بنابراین اگر ادعا می‌شود که یک فقیه باید در رأس تصمیم‌گیری برنامه‌درسی باشد هیچ اشکالی بر آن وارد نیست.

تقسیم‌بندی علوم بر اساس احکام تعلّم آن:

از این منظر یک تقسیم‌بندی در علوم صورت گرفته که این تقسیم‌بندی را از کتاب فقه تربیتی (جلد دوم) استخراج کرده‌ام که عبارتند از:

۱- تعلّم مطلق دانش‌ها (دینی باشد یا خیر): یادگیری کدام علوم، واجب است کدام، مستحب کدام، حرام و کدام مکروه است و دسته‌بندی‌های اینگونه صورت پذیرفته است؛ یعنی حکم تعلّم این

دانش‌ها چیست؟ آیا تعلّم مطلق علوم راجح یا لازم است و رجحان آن نیز در حد و جوب است یا خیر؟ مثلاً در این خصوص شهید مطهری با استناد به حدیث (طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه) می‌فرماید که: ((به عقیده ما درست نبوده است که از اول دایره علوم دینی را به علم فرائض دینی محدود کنند، این ارزش یک اصطلاح را بیشتر ندارد بلکه هر علمی که مقدمه عمل به فرایض عینی و کفایه دینی باشد باید جزء علوم دینیه شمرده شود.))

گذشته از همه این‌ها منطق قرآن در مورد علم به شکلی است که قابل تخصیص نمی‌باشد. قرآن علم را نور می‌داند و مطلقاً نور را بر ظلمت ترجیح نمی‌دهد. قرآن صریحاً مسائلی را به عنوان موضوع مطالعه و تفکر مطرح می‌کند. این موضوعات همان‌هایی است که نتیجه مطالعات آن‌ها همین علوم طبیعی، ریاضی، زیستی، تاریخی و غیره است که امروزه در دنیا می‌بینیم.

مستندات این مباحث در خصوص اثبات حکم در کتاب فقه تربیتی آقای دکتر اعرافی به‌طور مفصل آمده است، مخصوصاً جلد یک که نحوه اثبات یک حکم را بیان می‌کند. البته این مباحث مربوط به حکم اولیه می‌باشد درحالی‌که در حکم ثانویه خیلی متفاوت می‌شود. مثلاً اگر رفع استیلا کفار بر مسلمین در خصوص علوم بخواهد بررسی شود یادگیری خیلی از علوم واجب می‌شود، برای اینکه جامعه اسلامی نیازمند جای دیگری نباشد. شاید به استناد همین بحث بوده که در حوزه‌های فنی مهندسی و پزشکی بیشتر سرمایه‌گذاری صورت گرفته است اما در حوزه علوم انسانی چون چنین اهمیتی روشن نبوده کمتر به آن پرداخته شده است.

۲- تعلّم مطلق علوم دینی.

در باب مفهوم‌شناسی علوم دینی خیلی بحث شده است که علوم دینی یعنی احکام، اخلاق و عقاید و... است یا منظور از علوم دینی فلسفه دینی، روانشناسی دینی، جامعه‌شناسی دینی و... می‌باشد.

۳- تعلّم ضروریات های دین (مثل نماز و روزه).

آیا تعلّم احکام اینها واجب، مستحب است یا خیر؟ حکم آنها چیست؟

۴- تعلّم معارف مبتلابه (شخصی، نوعی).

معارف مبتلابه در حوزه‌های مختلف عقاید، اخلاق و... دو گونه است:

الف- نوعی: احکامی که نوع مسلمین به آن مبتلا می‌شوند مثل شکیات نماز و... .

ب- شخصی (احکام خاص): مثل احکام نماز یک خلبان که در هواپیما باید نماز خود را به جا آورد.

حوزه معارف: معارف چه نوعی و چه شخصی باشد، شامل شبهاتی است که در حوزه عقاید در نظام اجتماعی و سیاسی مطرح می شود مثلاً حقوق زن، تحریف بعضی از گزاره های دینی و مسائلی از این قبیل. در اینجا بحث می شود که یادگیری این مسائل چه حکمی دارد؟
حوزه اخلاق:

۱- اخلاق نوعی، اخلاق نوعی بیان می کند چه خصوصیات، فضایی وجود دارد که باید مورد یادگیری قرار گیرد؟

۲- اخلاق شخصی، به برخی از خصوصیات خاص فردی می پردازد مثلاً برخی به بعضی از رذیله های اخلاقی مبتلا هستند که باید راه درمان آن را یاد بگیرند. بعضاً در روانشناسی هم مثل بحث شناخت درمانی این مقولات مطرح می شود.

۵- تعلم تحصیلات تخصصی اجتهاد:

همین مسیر علمی که مجتهد طی می کند تا به درجه اجتهاد برسد را مد نظر قرار می دهد. در این بخش نیز دو گونه اجتهاد وجود دارد:

اجتهاد عام: فقه، اخلاق، عقاید و...

اجتهاد خاص: به صورت مطلق و تخصصی که تا به حال بیشتر در خصوص فقه بوده است.

در بخش پایانی کتاب، تقسیم بندی حکم تعلم علوم یادگیری آن مورد بررسی قرار می گیرد. در این بخش با توجه به آیه نفر (فلولا نفر من کل فرقه...) بحث های زیادی در خصوص مستندات تعلم صورت گرفته است که آیا تعلم شخصی باشد یا نوعی؛ آیا همه یا در حد کفایت یا غیر کفایت افرادی فقه را یاد گیرند. آیا تفقه در دین است؟ تفقه در چه حدی و در چه سطحی باشد؟ آیا همه معارف است، بحث روی فرقه است؛ چون امروز دیگر شما با یک فرقه روبرو نیستید بلکه با دهکده جهانی و ارتباطات جهانی روبرو هستید؛ یعنی مسئولیت ما از حد فرقه بالاتر می رود و انذار باید در سطح جهانی باشد و مواردی از این قبیل، بحث می شود.

نتیجه بحث:

با توجه به تأثیری که فقه در بحث تعیین هدفها در نظام آموزشی از جمله در تعیین اصول، طبقه بندی، اشکال مختلف اهداف، دروس مختلف در زمینه های مختلف علمی، در بحث های محتوایی،

چگونه و چه محتواهایی داشته باشد و حتی در اندازه‌های آن و به کارگیری ابزارها و امثال این‌ها دارد انتظار می‌رود که این بایدها و نبایدهای خودشان را نشان بدهند ولی در چگونگی نشان دادن و کیفیت حکم آن باید فرایند جدی و عمیقی در استنباط و تشخیص حکم طی شود. وقتی بحث احکام فردی مطرح بوده است، در اجتهاد بحث‌های عمیقی مطرح می‌شده است ولی وقتی در یک نظام آموزشی مثلاً در تعیین اهداف برنامه‌درسی، اجتهاد مطرح می‌شود تنها با قواعد و احکام مشخصی روبرو نیستید بلکه باید گفت که در آن ده‌ها رشته از جمله جامعه‌شناسی، روانشناسی آن هم گرایش‌های مختلف روانشناسی، روانشناسی رشد، روانشناسی یادگیری و... دخالت دارند و همه این رشته‌ها در شکل‌گیری آن حکم نهایی دخیل هستند؛ یعنی اینها به گونه‌ای می‌توانند ابعاد آن حکم را روشن کنند.

باید گفت فرق است بین یک نظام دینی که می‌خواهد حکم و قول خدا را بررسی کند و یک مجموعه ای را تربیت کند که به گفته آقای دکتر خسرو باقری غایت تربیت اسلامی ربوبی شدن است - نظام آموزشی که فرد را ربوبی کند که در ربوبی شدن بگوید اولین قدم شناخت خدا به عنوان ربّ مطلق عالم و انسان است و بعد قبول این حاکمیت و بعد عمل به اوامر و نواهی ایشان - با یک نظام سکولار که در برنامه‌درسی و نظام آموزشی خود اصلاً به خدا و حاکمیت او کاری ندارد که اگر بخواهد این هدف محقق شود باید در سیر شکل‌گیری احکام آن همه رشته‌های مختلف علمی کمک کنند.

«این نظر شخصی من است که در نظام دینی و تربیت اسلامی، نمی‌توان بدون حاکمیت حکم فقهی، نظام قابل قبول دینی و اسلامی داشت».

